

نقش قدرت های فرامنطقه ای در واگرایی ایران و مصر در دوره جمال عبدالناصر طی سال های (۱۹۶۰-۱۹۵۵م)

دکتر محمدعلی چلونگر^۱

کبری شاه حسینی فارسی^۲

چکیده

در مناسبات بین ایران و مصر در دوران جمال عبدالناصر طی سال های ۱۹۶۰.۱۹۹۵ صرف نظر از دلایل مختلف داخلی، به نظر می رسد قدرت های منطقه ای و بین المللی، نقش شایان توجهی را ایفا کرده اند. بعد از جنگ جهانی دوم و دو قطبی شدن جهان، دولت های ایران و مصر هر کدام به یکی از دو بلوک غرب و شرق ملحق شدند و روابط بین این دو ابر قدرت بر روابط ایران و مصر تأثیر گذارد.

نوشتار حاضر درصدد بررسی نقش عوامل بیرونی در ایجاد موانع در مناسبات بین دو کشور ایران و مصر در دوران جمال عبدالناصر و نقش بازدارندگی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در این زمینه است. حاصل تحقیق آن است که چهار عامل در واگرایی روابط ایران و مصر طی سال های ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۰ تأثیرگذار بود. این عوامل عبارت هستند از عضویت ایران در پیمان بغداد، ملی شدن کانال سوئز توسط مصر که بخشی از صادرات و واردات ایران از طریق این کانال انجام می گرفت. اعلام دکترین آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا در منطقه خاورمیانه و عادی شدن روابط ایران و مصر که در نهایت به قطع مناسبات سیاسی دو کشور منجر شد.

واژگان کلیدی

ایران، مصر، جمال عبدالناصر، آمریکا، شوروی.

۱. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان m.chelongar@yahoo.com (نویسنده مسئول)

۲. کارشناس ارشد مطالعات خلیج فارس m_ghazanfari62@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۲۶

مقدمه

ایران و مصر به دلیل موقعیت و اهمیت استراتژیک در مقاطع مختلف تاریخی باعث طمع کشورها و قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و جهانی بوده‌اند. در دوران دوقطبی، خاورمیانه به عنوان یکی از موضوعات ویژه در روند اختلافات دو ابرقدرت برتر، مستقیماً بر روابط ایران و مصر تأثیرگذار بوده است. با آغاز جنگ سرد بین دو ابرقدرت و قرار گرفتن مصر در اردوگاه شرق به رهبری اتحاد جماهیر شوروی و ایران در اردوگاه غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا، روند واگرایی دو کشور ایران و مصر را فراهم ساختند. در این مقاله سعی بر آن است حضور عوامل فرامنطقه‌ای را در کاهش مناسبات سیاسی دو کشور و عواملی که زمینه بازدارندگی دو کشور را فراهم کرده است، بررسی کنیم. پس از جنگ جهانی دوم و به وجود آمدن نظام دوقطبی، روابط ایران و مصر تحت تأثیر رقابت‌های دو ابرقدرت قرار گرفت. ایران به رهبری محمدرضا شاه در اردوگاه غرب و مصر به رهبری جمال عبدالناصر در اردوگاه شرق قرار گرفتند و این عوامل دو کشور را دو مسیر کاملاً متفاوت قرار داد که طی سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۵ م عوامل چندی، زمینه‌ساز واگرایی دو کشور شد.

عواملی نظیر ورود ایران به پیمان بغداد و در مقابل تلاش مصر برای تقویت جایگاه خود در میان کشورهای جهان سوم به عنوان یکی از پایه‌گذاران جنبش عدم تعهد، نقطه شروع واگرایی دو کشور بود. در سال ۱۹۵۵ م عضویت ایران در پیمان بغداد انجام گرفت و این رویداد منجر به تغییرات اساسی در ماهیت روابط ابرقدرت‌ها با کشورهای خاورمیانه و روابط ایران و مصر گردید.

حمایت ایران از دکترین آیزنهاور مبنی بر کمک نظامی و اقتصادی آمریکا به کشورهای منطقه و دفاع از آن‌ها در برابر تهدیدهای کمونیستی، تأسیس دولت بزرگ عربی با تأسیس اتحاد مصر و سوریه با هدف گسترش ناسیونالیسم عربی و حمایت آشکار ایران از تلاش اردن و عراق برای تشکیل اتحاد هاشمی برای مقابله با آن، سبب تشدید روابط و خامت اوضاع ایران و مصر گردید و در نهایت با عادی‌سازی روابط ایران با اسرائیل، تا قطع مناسبات سیاسی پیش رفت.

این مقاله در پی پاسخ به سوالات زیر است. ۱- عضویت ایران در پیمان بغداد چه تأثیری در بازدارندگی روابط دو کشور ایفا کرده است؟ ۲- طرح دکترین آیزنهاور در عدم

مناسبات سیاسی دوکشور چه نقشی داشت؟ ۳- ملی شدن کانال سوئز در تیرگی روابط دو کشور چه تأثیری داشت؟ ۴- عادی شدن روابط ایران و اسرائیل چه تأثیری در روند واگرایی روابط دوکشور داشت؟

برقراری توازن قوا بین ایران و مصر

سال ۱۹۳۹ تحولی مهم در روابط دو کشور ایران و مصر رخ داد و آن وصلت میان خانواده پادشاهی ایران و مصر بود. این وصلت با حمایت و تشویق انگلیس با هدف کاستن از نفوذ آلمان صورت گرفت. با شروع جنگ جهانی دوم تحت تأثیر تحولات در سطح بین الملل روابط دو کشور از تحرک زیادی برخوردار شد. در این مقطع زمانی، آلمان نازی یکی از بلوک های بزرگ در منطقه بود و از آنجا که ایران و مصر صدمات زیادی از بریتانیا دیده بودند، به سوی آلمان نازی گرایش پیدا کردند. یکی از اولین اقدامات محمدرضاشاه بعد از روی کار آمدن، اعلام جنگ به آلمان بود که پیش شرطی از سوی متفقین بود. در این مقطع زمانی هم ایران و هم مصر ناگزیر شدند که به آلمان اعلام جنگ دهند. (علیزاده، ۱۳۸۴: ۴۳-۴۴) در شرایط بعد از جنگ جهانی دوم و دو قطبی شدن جهان که آمریکا در بلوک غرب و شوروی در بلوک شرق قرار گرفت، دو کشور ایران و مصر هر کدام به یکی از این دو بلوک پیوستند.

سال های قدرت گرفتن مصدق و کاهش قدرت محمدرضاشاه در ایران مصادف با سال های زوال سلطنت در مصر بود. با سرنگون شدن حکومت فاروق و روی کار آمدن افسران آزاد در ژوئیه ۱۹۵۲م رژیم بر سر کار آمد که می توانست به متحد بالقوه ایران در منطقه تبدیل شود، اما کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این امکان را از بین برد؛ زیرا ناصر، خود را با رژیمی مواجه می دید که مصدق را با کودتایی که توسط آمریکا و انگلیس طراحی شده بود، از میان برداشته بودند. (مهدوی، ۱۳۷۳: ۱۶۶) در واقع دولت ایران با تکیه کامل بر آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد تقریباً قدرت استحکامی خود؛ یعنی آمریکا را بازیافته بود. در این راستا موقعیت استراتژیکی ایران، نزدیکی ایران به شوروی و مسئله توسعه کمونیزم و تسلط بر خلیج فارس نیز در برقراری روابط بی تأثیر نبود و موجب شد آمریکا، ایران را به عنوان قدرت برتر در منطقه به حساب آورد، اما ظاهراً آمریکایی ها ناصر را چندان جدی نگرفتند. از نظر غربی ها ناصر متهم بود که مصر را به شوروی از

اقرار شوروی درآورده است. آن‌ها سخت به مقاصد او بدبین بودند و به همین دلیل در این مقطع زمانی نسبت به درخواست‌های مالی ناصر بی‌اعتنایی کردند و همین امر از ناصر يك رهبر عربی متمایل به شوروی ساخت. (کدیور، ۱۳۷۳: ۱۹۳)

در مقابل، شوروی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش از ایران نتیجه‌ای نگرفته بود، فرصت را برای ناصر فراهم کرد و از مصر، نهایت استفاده را برد و خیلی زود او را جذب کرد و شوروی توانست از طریق ناصر و مصر وارد خاورمیانه شود و به این وسیله توانست به هدف خود یعنی جلوگیری از نفوذ غرب در خاورمیانه نائل گردد. (گلجان، ۱۳۸۴: ۶۱)

شکل‌گیری پیمان بغداد و تأثیر آن در تنش ایران و مصر

اولین درگیری ایران و مصر، ناشی از عضویت ایران در پیمان بغداد (Bagdad pact) در سال ۱۹۵۵م بود. در واقع پیمان بغداد در راستای همان اهدافی بود که غرب بعد از پایان جنگ جهانی دوم درباره خاورمیانه و جهان دنبال می‌کرد؛ زیرا بعد از جنگ جهانی دوم، شوروی برای گسترش نفوذ خود در جهان تلاش فراوانی در منطقه انجام می‌داد. در این مقطع زمانی، استراتژی آمریکا و متحدین غربی او، ایجاد اتحادیه‌ای از همه کشورهای خاورمیانه به منظور حائلی در مقابله با نفوذ همه جانبه کمونیسم در منطقه بود. بدین منظور سیاست اتحاد منطقه‌ای را از طریق پیمان‌های دفاعی، سیاسی، اقتصادی را در پیش گرفت و پیمان بغداد را به عنوان حلقه امنیتی علیه شوروی به وجود آورد (گلجان، ۱۳۸۴: ۷۰)

البته درباره انعقاد این پیمان، میان صاحب‌نظران سیاسی اتفاق رأی نیست. به نظر عده‌ای، مذاکرات سیاسی میان زمامداران عراق و ترکیه برای همکاری نظامی و به قصد دفاع در برابر تجاوز خارجی، نخستین گام در راه ایجاد پیمان بغداد بوده است و انگلستان در درجه دوم و کشورهای دیگر در درجه سوم، از این اقدام عراق و ترکیه استقبال کرده‌اند. به نظر عده‌ای فکرای پیمان از جانب انگلستان، به عراق و ترکیه القا شده است و از دیدگاه برخی دیگر، ابتکار پیمان از آن دولت آمریکا بالاخص جان فاستر دالس وزیر امور خارجه بود. وی اعتقاد داشت آمریکا با کمک و همکاری کشورهای مثل ایران و ترکیه می‌تواند سدی در برابر نفوذ بیگانه در خاورمیانه باشد. (علی بابایی، ۱۳۶۶: ۱۴۸)

پیمان بغداد هر چند در آغاز میان ترکیه و عراق به امضا رسید، اما در ماده پنجم آن

تصریح شده بود: «این پیمان برای قبول عضویت کشورهای عضو جامعه عرب و یا هر کشور دیگری که به امر صلح و امنیت این منطقه (خاورمیانه) علاقه مند باشد و از طرف هر دو کشور ترکیه و عراق به رسمیت شناخته شود، آماده است». بدین ترتیب انگلستان که خود بنیان گذار پیمان بغداد بود، در ۱۴ آوریل، همچنین پاکستان در ۲۳ آوریل و ایران ۱۱ اکتبر ۱۹۵۵/۱۳۳۴ به این پیمان پیوستند و آمریکا به عنوان ناظر این پیمان پذیرفته شد. (آوری، ۱۳۷۱: ۶۱)

برای نپیوستن آمریکا به این پیمان، دلایلی ذکر شده است. با وجود این که هزینه های زیادی برای این پیمان خرج کرده بود، از رویارویی علنی با اتحاد شوروی و شدت بخشیدن مخالفت های برخی کشورهای عربی به ویژه مصر، اردن و سوریه پرهیز می کرده است. در واقع دوستی نزدیک با کشورهای بزرگ غیرمتعهد بالاخص هند و مصر از ملاحظات سیاست خارجی آمریکا در این زمان بود. (Lawrence ۱۹۸۴: ۳۱۳)

نخستین جلسه پیمان بغداد در ۲۱ نوامبر ۱۹۵۵م با شرکت نخست وزیران ایران، ترکیه، عراق و پاکستان تشکیل شد و ایران از این پیمان به عنوان کارآمدترین وسیله تفاهم و حفظ صلح یاد کرد. همین امر موجب شد تا شوروی به شدت به ایران اعتراض کند و این کشور را عامل نفوذ امپریالیسم در منطقه بداند. ناصر نیز به شدت ایران را به باد انتقاد گرفت و در این راستا کنفرانس باندونگ به همت ناصر و در مقابل پیمان بغداد شکل گرفت. ناصر در این کنفرانس اعلام کرد که نسبت به پیمان بغداد مظنون است و سیاست عدم تعهد را سرلوحه کار خود قرار خواهد داد. (گلجان، ۱۳۸۴: ۷۱)

ناصر، پیمان بغداد را نقشه غرب برای اختلاف در اعراب و عدم اتحاد آن ها می دانست. (الوردانی، ۱۹۶۷: ۲۴) چرا که در اثر پیمان بغداد، عملاً خاورمیانه به دو بخش جداگانه تقسیم شد. علاوه بر آن، پیمان بغداد تنها یک پیمان منطقه ای ساده نبود که ناصر بتواند از آن چشم پوشی کند. او به این مسئله توجه داشت که پیمان بغداد از طریق ترکیه که خود، عضو ناتو است، به ناتو متصل می گردد و از آن طرف از طریق پاکستان که عضو سیتو است، به پیمان سیتو پیوند می یابد و ایران با عضویت در این پیمان، هم از حمایت های ناتو و هم از حمایت های سیتو برخوردار می گردد و او در صف متحدان غرب قرار می گیرد. عضویت عراق نیز این تردید را به وجود آورده بود که سایر کشورهای عرب هم به این کار تشویق شوند. (منسفیلد، ۱۳۵۰: ۱۳۰)

از نظر قاهره عضویت عراق در این پیمان حالت مبارزه طلبی داشت و ناصر آن را تلاش لندن برای بازگشت به خاورمیانه از طریق عاملش «نوری سعید» دانست و به این جهت، تشکیل جلسه فوری نشست اتحادیه عرب را به منظور محکوم دانستن عراق خواستار شد و ناراضیتی خود را از آنتونی ایدن که از قاهره عبور می‌کرد، ابراز داشت و گفت: «پیمان ترکیه و عراق همکاری بین کشورهای عرب و دنیای غرب را به طور جدی دچار اشکال کرده است، (خاطرات ایدن، ۱۳۴۳: ۸۵) ولی با همه واکنش‌ها، عراق عضویت در این پیمان را پذیرفت. با عضویت عراق در پیمان بغداد، ناصر آن قدر به جنگ تبلیغاتی و نفوذ در عراق ادامه داد تا موفق شد رژیم نوری سعید را سرنگون سازد و با روی کار آمدن عبدالکریم قاسم، عراق رسماً در سال ۱۹۵۹/م ۱۳۳۹ از پیمان بغداد کناره گرفت و از شرکت در جلسات بعدی پیمان بغداد اجتناب کرد و در نتیجه بقیه اعضای سازمان، ستاد آن را به آنکارا منتقل کردند و آن را سازمان پیمان مرکزی (سنتو) نامیدند. (Donovan, ۱۹۶۶-۱۹۵۷: ۱۲۸)

با سرنگونی سلطنت در عراق، زمینه منحل شدن پیمان بغداد نیز پس از سه و سال و نیم فراهم شد و انحلال این پیمان موجب خصومت شخصی بین شاه و ناصر گردید و به قول حسنین هیکل «خاکستری که مدت ۱۴۰۰ سال بر روی دشمنی دیرینه ایرانیان و اعراب نشسته بود، یکباره کنار زد. (مهدوی، ۱۳۴۷: ۴۴)

پیمان مزبور علاوه بر دلایل دفاعی در برابر شوروی، در درجه دوم اهمیت قرار داشت. انگلیس و آمریکا گمان می‌کردند با امضای این پیمان یک پیروزی بزرگ سیاسی به دست آوردند که مکمل پیروزی آن‌ها در ساقط کردن حکومت مصدق است، اما در واقع پیمان بغداد دامنه جنگ سرد را به خاورمیانه کشانید و بر زندگی سیاسی کشورهای عربی تأثیر ناگواری داشت و صف‌آرایی‌ها و جبهه‌بندی‌ها را در منطقه خاورمیانه شدت بخشید و حضور آمریکا و انگلیس در این پیمان موجب ناآرامی بیشتر در منطقه شد. (فونتن، ۱۳۴۶: ۱۸۴-۱۸۵)

تأثیر ملی شدن کانال سوئز بر روابط ایران و مصر

یکی دیگر از مسائلی که موجب تنش دو کشور می‌شد، ملی شدن کانال سوئز بود، به دنبال برخورداری آمریکا از اعطای وام به مصر برای ساختن سد عالی آسوان، جمال

عبدالناصر در چهارمین سالگرد انقلاب مصر در چهارم مرداد ۱۹۵۶م کانال سوئز را ملی اعلام کرد. در نتیجه این کار، بحران بزرگی در خاورمیانه به وجود آمد. او طی مصاحبه ای خود را پیرو مکتب مصدق و ادامه دهنده راه او نامید و طبیعی بود که شاه، چنین سیاستی را تأیید نمی کرد و دشمنی شدیدی که در اثر عضویت ایران در پیمان بغداد بین محمدرضا شاه و جمال عبدالناصر به وجود آمده بود، در نتیجه این رویداد تشدید شد. (مهدوی، ۱۳۷۷: ۲۴۴-۲۴۳)

درواقع اگرچه ملی شدن کانال سوئز، برگرفته از ملی سازی صنعت نفت ایران توسط مصدق بود، اما تفاوتی بین این دو وجود داشت که اقدام جمال عبدالناصر را مخاطره آمیز می کرد. اقدام مصدق برای ملی سازی صنعت نفت، جایگزین داشت و کشورهای دیگر با افزایش تولید، کمبود ناشی از قطع صادرات نفت ایران را جبران می کردند، اما برای کانال سوئز، جایگزین مناسبی وجود نداشت. هرچند دماغه امیدنیک بود، اما اهمیت استراتژیک کانال سوئز را نداشت. این کانال یک گذرگاه استراتژیک به شمار می رفت که بخش عمده ای از تجارت جهانی از طریق آن انجام می شد و موجب صرفه جویی در زمان و مسافت و کاهش هزینه ها می گشت. (مهدوی، ۱۳۴۷: ۲۴)

بریتانیا با داشتن چهل درصد از سهام کانال، به عنوان بزرگترین سهامدار شرکت کانال سوئز، بیشترین ضرر را از اقدام جمال عبدالناصر متحمل شد. کنفرانسی در لندن شکل گرفت و از طرف ایران، دکتر «علیقلی اردلان» وزیر امور خارجه در این کنفرانس شرکت کرد؛ زیرا در این مقطع زمانی ۷۳ درصد از صادرات و ۷۶ درصد از واردات ایران از طریق کانال سوئز انجام می گرفت و طبیعی بود که محمدرضا شاه نسبت به ملی کردن کانال سوئز توسط مصر واکنش نشان دهد. (علیزاده، ۱۳۸۴: ۸۶-۸۵)

در این کنفرانس انگلیس طرحی را ارائه داد که ضمن مخالفت با ملی کردن کانال سوئز، کانال از طریق یک سیستم بین المللی اداره شود. ایران نیز علی رغم این که دولت های انگلیس و فرانسه مواضع تندی علیه این اقدام مصر گرفته بودند، موضع رسمی خود را حول دو محور اعلام کرد:

۱- تأکید بر این که کانال سوئز بخش جدایی ناپذیر سرزمین مصر است و مصر حق دارد حاکمیت خود را بر آن اعمال کند.

۲- تأکید بر ضرورت آزادی کشتیرانی از طریق کانال و دادن ضمانت های کافی از

سوی مصر به کشورهای ذی نفع. ایران در جریان کنفرانس لندن با توجه به منافی که در کانال سوئز داشت، خواستار یک نظارت بین‌المللی بر کانال شد و به تسلط مصر بر سوئز رای نداد. ایران خوب می‌دانست که با توجه سیاست‌های ناصر و این‌که کانال سوئز تنها شاهراه نفتی خاورمیانه است، ناصر با تسلط بر این کانال می‌تواند در صدور نفت ایران به اروپای غربی خلل وارد کند. (گلجان، ۱۳۸۴: ۶۵)

با فشار انگلیس و فرانسه و هجده کشور از بیست و دو کشور شرکت‌کننده در کنفرانس، طرح انگلیس به تصویب رسید و هیئتی به ریاست رابرت منزیس نخست‌وزیر استرالیا و عضویت نمایندگان ایران و آمریکا و اتیوپی و سوئد مأمور شدند این طرح را به مصر ببرند و جمال عبدالناصر را به پذیرش این طرح متقاعد کنند. دولت مصر این پیشنهاد را قاطعانه رد کرد و چنین اقدامی را استعمار جمعی نامید. وقتی مأموریت هیئت منزیس با شکست روبه‌رو شد، ابتدا نیروهای اسرائیلی و سپس نیروهای انگلیس-فرانسه، به شهرهای حاشیه‌ای کانال سوئز حمله کردند و بدین ترتیب دومین جنگ مصر و اسرائیل در گرفت و اسرائیلی‌ها طی پنج روز تمام شبه جزیره سینا را تصرف کردند و به دنبال اتمام حجت آمریکا و اخطار شدید شوروی به لندن و پاریس، آتش‌بس اعلام شد و با تصویب قطعنامه سازمان ملل عملیات نظامی خاتمه یافت. (الصباغ، ۲۰۰۳: ۹۰-۸۲)

دولت ایران که در این جریان فقط نگران صدور نفت به غرب و بسته شدن کانال سوئز بود، در برابر این تحولات دچار دستپاچگی شد. کنفرانسی فوری در تهران، برای بررسی این امر تشکیل شد و با صدور اعلامیه‌ای در ۱۹ آبان ۱۳۵۵ (۱۹۵۶م) اقدام تجاوزکارانه سه کشور را محکوم کرد و براساس توصیه‌های سازمان ملل متحد درباره مداخله مسلحانه اسفناک قوای فرانسه و انگلیس در مصر خواستار شد که آن‌ها بلافاصله نیروهای خود را از آن کشور فراخوانند و حاکمیت و تمامیت ارضی مصر را عملاً محترم بشمارند. (مهدوی، ۱۳۷۷: ۲۵۰)

در جریان بحران کانال سوئز، سیاست ایران مشابه سیاست آمریکا بود. ایران همانند آمریکا هرچند از ناصر ناخرسند بود، ولی ترجیح داد سیاست میانه‌روی را در پیش بگیرد. در واقع بحران کانال سوئز باعث شد که از نقش انگلیس و فرانسه در خاورمیانه کاسته شود و بر نقش شوروی و آمریکا افزوده گردد. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۷: ۲۲) طی این بحران شکاف عمیقی بین دولت‌های ایران و مصر ایجاد شد؛ زیرا بعدها اعلام شد طی

این جنگ، ماشین جنگی اسرائیل از سوخت خریداری شده از ایران مصرف می کرده است. (هیگل، ۱۹۹۷: ۴۵۰)

تأثیردکترین آیزنهاور در واگرایی دو کشور

به دنبال سقوط کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ م، آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا دکترین خود را این گونه اعلام کرد که نه تنها برای پر کردن خلائی که در اثر عقب نشینی انگلستان پیش آمده بود، بلکه در صورت تهدید شوروی درباره ایالات متحده آمریکا، از خاورمیانه دفاع خواهد کرد. (امامی، ۱۳۷۲: ۳۵) آیزنهاور طی سخنرانی که در سال ۱۹۵۷ م در کنگره آمریکا ارائه داد، تأکید داشت که آمریکا حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشورهای خاورمیانه را برای امنیت خود امری حیاتی می داند و حاضر است برای حفاظت از کشورهایی که تحت تجاوز مسلحانه کمونیسم بین المللی قرار می گیرند، از نیروهای مسلح خود استفاده کند. (متقی، ۱۳۷۶: ۵۸) در این مقطع زمانی، آیزنهاور برای جلوگیری از نفوذ شوروی در خاورمیانه، تأکید زیادی بر کشورهای پیرامون شوروی از جمله ایران داشت. از دیدگاه آمریکایی ها، جایگاه ایران در خط شمالی خاورمیانه، موقعیت این کشور را برای دفاع از این منطقه به عنوان پایگاهی برای حمله هوایی و زمینی به درون شوروی حیاتی می ساخت. بنابراین طی این زمان، ایران اهمیت تعیین کننده برای امنیت ملی آمریکا داشت. در واقع جنگ سردی که بین کشورهای خاورمیانه با امضای پیمان بغداد آغاز شده بود با دکترین آیزنهاور تشدید شد و در این جنگ ایران و مصر روبروی هم قرار داشتند.

در واقع دکترین آیزنهاور گام جدیدی در رخنه و نفوذ ابرقدرت آمریکا در خاورمیانه بود، اما واکنش دولت های خاورمیانه آن طور که آمریکایی ها انتظار داشتند، نبود. سخنگوی دولت مصر بلافاصله در برابر این دکترین واکنش نشان داد و اعلام داشت: «مصر اجازه نخواهد داد نفوذ کشورهای دیگر چه غربی و چه شرقی جانشین نفوذ انگلستان و فرانسه گردد»

سلاطین اردن و عربستان سعودی نیز ضمن سفر به قاهره و ملاقات با رهبران مصر و سوریه اعلام داشتند که هیچ گونه خلاء در خاورمیانه وجود ندارد و در اعلامیه چهار جانبه ای که منتشر ساختند، تصمیم خود را به برکنار ماندن از خطرات جنگ سرد و

وفادار ماندن به سیاست بی طرفی مثبت اعلام کردند. (مهدوی، ۱۳۷۷: ۲۵۰)

اما در عوض اعضای آسیایی پیمان بغداد هرچند دکترین آیزنهاور را کمال مطلوب خود نمی دانستند و بیشتر مایل به عضویت کامل آمریکا در پیمان بغداد بودند، آن را پذیرفتند. ایران، پاکستان، ترکیه و عراق به طور مشترک در سال ۱۹۵۷ حمایت خود را از دکترین آیزنهاور اعلام کردند و آن را بهترین وسیله حفظ صلح در منطقه و پیشرفت اقتصادی مردم دانستند و در این راستا علا نخست وزیر ایران با جیمز ریچاردز، نماینده مخصوص آمریکا که برای توجیه دکترین به منطقه اعزام شده بود، ملاقات و سیاست جدید آمریکا را تأیید کرد. (رمضانی، ۱۳۸۰: ۸۰)

حمایت ایران از این دکترین به تشدید و تیرگی روابط ایران و مصر منجر شد. مطبوعات مصری به ایران به عنوان یکی از حامیان اصلی آمریکا در منطقه حمله کردند. ارائه دکترین آیزنهاور و مخالفت ناصر با آن زمینه ساز جبهه بندی های جدیدی در میان اعراب شد. این تحولات را می توان در وحدت مصر و سوریه، بحرین اردن، بحرین لبنان مشاهده کرد. موضع ایران در قبال این سه تحول، خشم مصری ها را به همراه داشت.

عکس العمل ناصر در برابر دکترین آیزنهاور

وحدت مصر و سوریه و موضع ایران

به محض تصویب دکترین آیزنهاور، بحرین هایی در منطقه خاورمیانه در واکنش به این دکترین صورت گرفت. در حالی که هر یک از این بحرین ها ویژگی خاص خود را داشتند، وجه اشتراکی اساسی نیز داشتند و کم و بیش منعکس کننده نفوذ نیرومند افکار انقلابی و اقدامات جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر بودند؛ زیرا در این مقطع زمانی، مصر بزرگترین دریافت کننده جنگ افزارهای شوروی و متحد واقعی شوروی و ابزار سیاست او در منطقه تلقی می شد. جمال عبدالناصر در واکنش به این دکترین و به فاصله یک ماه از اعلام آن، جمهوری متحده عربی مرکب از دو استان مصر و سوریه را تأسیس کرد. دکترین آیزنهاور برای سوریه بیش از مصر تهدید کننده بود؛ زیرا از نظر آمریکایی ها کمونیسم بین المللی بر سوریه مسلط شده بود و شکری قوتلی نیز که در سال ۱۹۵۵ م برای دومین بار به ریاست جمهوری برگزیده شده بود، به شدت طرفدار مصر و شوروی بود و در واقع انتخاب او به مفهوم پیروزی طرفداران ناصر در سوریه تلقی می شد. در

این راستا ترکیه و عراق از یک سو بر سوریه فشار می آوردند و همچنین ناوگان ششم آمریکا در مدیترانه نیز به نحوی سوریه را تهدید می کرد. عراق نیز در این مقطع زمانی قصد ضمیمه کردن سوریه را به خاک خود داشت. در مقابل شوروی و مصر کمک های نظامی زیادی در حمایت از سوریه به مرزهای سوریه و ترکیه فرستادند و دو کشور به عنوان دو حامی جدی سوریه در برابر تهدیدات آمریکا و دولت های منطقه محبوب شدند. (جعفری ولدانی، ۱۳۷۶: ۷۸۸-۷۶۳)

مذاکرات بین سوریه و مصر از سال ۱۹۵۷م آغاز شد. درباره مشترکات دو کشور برای این اتحاد می توان به دو نکته مهم و اساسی اشاره کرد.

- ۱- مخالفت با غرب.
- ۲- مبارزه با کمونیسم.

در نهایت با سفر شکری قوتلی رئیس جمهور سوریه به مصر، وحدت مصر و سوریه اعلام شد. در واقع وحدت مصر و سوریه می توانست زمینه ساز یک بلوک بندی قدرت جدید از سوی نیروهای ترقی خواه عرب جهت مقابله با حرکت هایی نظیر پیمان بغداد و دکترین آیزنهاور باشد. این اتحاد باعث نگرانی رژیم های محافظه کار عرب نظیر عراق، عربستان و ایران شد و آن ها را به فکر مقابله با این اتحاد واداشت. در این راستا عراق و اردن به تشکیل یک اتحاد هاشمی برای مقابله با جمهوری متحده عربی پرداختند و دولت ایران هم از آن حمایت کرد. این موضع گیری ایران در قبال وحدت سوریه و مصر به تشدید روابط ایران و مصر کمک کرد. (شهری، ۱۳۶۰: ۹۷) اما اتحاد مصر و سوریه دوامی نداشت و در سال ۱۹۶۱م شورش نظامی افسران سوریه به عمر این اتحاد پایان داد و به عقیده ناصر در شورش افسران سوریه، ایران و کشورهای مرتجع خاورمیانه نظیر عربستان سعودی نیز نقش داشتند. (فلسفی، ۱۳۵۶: ۲۴)

بحران اردن

دکترین آیزنهاور و وحدت مصر و سوریه، سرآغاز بحران هایی در اردن و لبنان گردید. طرفداران ناصر در اردن و لبنان با فشار آوردن به دولت های ملک حسین، پادشاه اردن و کامیل شمعون، رئیس جمهور لبنان خواستار پیوستن آن ها به جمهوری متحده عربی بودند. (۱۹۹۶: ۱۰۹-۱۱۰، wolsniw) در آوریل ۱۹۵۷م کشور پادشاهی اردن دچار بحرانی شد که برای حکومت خاندان هاشمی و باقی ماندن این کشور به عنوان دولتی مستقل

خطر جدی به شمار می‌رفت. مبارزه‌جویی از سوی یک گروه جنجالی سوسیالیست ناسیونالیست آغاز شد که از جانب حزب کمونیست حمایت می‌شد و به گونه‌ای گسترده از عقاید پان عربیسم ناصر الهام می‌گرفت. (لنچافسکی، ۱۳۷۳: ۷۹) ملک حسین تحت فشار فلسطینی‌ها، سلیمان نابلسی را به نخست‌وزیری و ژنرال ابونوار را به ریاست ستاد ارتش انتخاب کرد. آن‌ها هر دو فلسطینی و از طرفداران ناصر بودند. نابلسی طی اقدامی تحت‌الحمایگی اردن را با بریتانیا لغو و نیروهای نظامی بریتانیا را وادار به خروج از اردن کرد و همچنین بیست نفر از دولتمردان اردنی را که به داشتن نظر مساعد نسبت به غرب شهرت داشتند، از کار برکنار و در مقابل، با شوروی مناسبات سیاسی برقرار کرد. آمریکا که نگران گرایش اردن به چپ بود ملک حسین را برای برکناری نابلسی تحت فشار قرارداد، در نتیجه ملک حسین، نابلسی را وادار به استعفا کرد. (مهدوی، ۱۳۷۷: ۲۵۲-۲۵۱)

و همین امر موجب تنش در اردن گردید، در ۱۴ آوریل ۱۹۵۸ م نبرد بین نیروهای نظامی طرفدار ملک حسین و سربازان طرفدار ژنرال ابونوار آغاز شد. نیروهای هوایی انگلیس به تقاضای ملک حسین، به اردن فرستاده شدند. آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا که تحولات اردن را دنبال می‌کرد، حمایت خود را از پادشاه اردن اعلام کرد و ناوگان ششم خود را به مدیترانه شرقی فرستاد و ده میلیون دلار کمک بلاعوض به دولت اردن پرداخت کرد که این کمک با گذشت زمان به صورت پرداخت سالانه درآمد. دولت ایران نیز، ناصر و طرفداران او را به دخالت در امور پادشاهی اردن متهم و اعلام کرد که حاضر است برای دفاع از وحدت اردن، کمک‌های نظامی و مالی در اختیار آن‌ها قرار دهد. در نهایت ملک حسین موفق شد با کمک عربستان و اردوگاه غرب، نیروهای شورشی علیه ملک حسین را به عقب براند و سیاستمداران طرفدار ناصر را از بین ببرد. (احمدی، ۱۳۷۹: ۵)

بحران در لبنان

لبنان در سال ۱۹۵۸ م صحنه رویارویی بین طرفداران ناصر و موافقان دکترین آیزنهاور بود. کامیل شمعون، رئیس‌جمهور لبنان در این مقطع زمانی طرفدار غرب و از ناصر و عقاید پان عربیسم او به شدت وحشت داشت. هنگامی که در سال ۱۹۵۶ م نیروهای انگلیسی و فرانسوی به مصر حمله کردند، حاضر نشد روابط دیپلماتیک خود را با کشورهای متجاوز قطع کند. وی همچنین دکترین آیزنهاور را علی‌رغم مخالفت مصر

پذیرفت و افزون بر آن، آشکارا موافق روابط نزدیک با آمریکا بود. در این راستا دولت مصر و سوریه این اقدامات شمعون را محکوم و آن را خیانت به جهان عرب اعلام کردند. در واقع این اقدامات شمعون زمینه ساز اغتشاش در لبنان شد و مخالفین او خواستار حمایت او از وحدت مصر و سوریه و مخالفت با سیاست های آمریکا در خاورمیانه بودند. (جعفری ولدانی، ۱۳۷۶: ۲۳۷)

کامیل شمعون در برابر این فشارها از دولت آمریکا درخواست کمک کرد؛ زیرا طبق وعده های دکتربین آیزنهاور، باید از این دولت ها در برابر شورش حمایت کند. طبق وعده، دولت آمریکا ده هزار نفر تفنگ دار دریایی خود را به لبنان فرستاد. در این زمان، موضع دولت های ایران و عربستان در این زمینه هماهنگ بود و هر دو کشور با تحریکات ناصری و چپ گرایانه که به نظر آن ها ثبات لبنان را برهم می زد، مخالف بودند و از درخواست کامیل شمعون مبنی بر آمدن نیروهای نظامی آمریکا به لبنان استقبال کردند. (۲۶۱-۲۶۴،: ۱۹۹۲، sitoikitav)

طی این بحران، دولت لبنان علاوه بر آمریکا از اعضای پیمان بغداد درخواست کمک کرد. دولت ایران اعلام آمادگی کرد که در چارچوب پیمان بغداد در برابر مداخلات خارجی از دولت لبنان دفاع کند. در این راستا رهبران ترکیه، ایران و پاکستان در اواسط ۱۹۵۸ م در استامبول تشکیل جلسه دادند تا در قبال بحران لبنان به بحث بپردازند و این بحران را رفع کنند، اما این نشست با تحولات سیاسی در عراق و سرنگونی رژیم سلطنتی این کشور در جریان یک کودتا مصادف شد. (مهدوی، ۱۳۷۷: ۲۵۲)

در بحران اردن و لبنان حضور دو قدرت فرامنطقه ای مشاهده می شود. از سال ۱۹۵۷ م به بعد دو قدرت آمریکا و انگلیس به صورت کاملاً جدی با کمک های اقتصادی و امنیتی و مالی خود به کشورهای خاورمیانه در صدد بودند تا از نفوذ شوروی و مخصوصاً اندیشه ناصریسم در منطقه جلوگیری کنند. در این زمان که دو کشور عربستان و ایران نیز مخالف دخالت شوروی و ناصر در منطقه بودند، در قبال بحران هایی که در اردن و لبنان اتفاق می افتاد، حمایت خود را از دولت اعلام کردند که منجر به رفع بحران در این کشور شد و در نهایت بحران های اردن و لبنان نیز یکی از عوامل بازدارندگی روابط سیاسی دو کشور ایران و مصر گشت.

کودتای عراق

طی بحرانی که در لبنان صورت گرفت و رهبران ترکیه، ایران و پاکستان در استامبول جلسه‌ای برای رفع بحران ترتیب دادند و منتظر نوری سعید و ملک فیصل دوم بودند، گروهی از اعضای افسران آزاد به رهبری ژنرال عبدالکریم قاسم و سرهنگ عبدالسلام عارف، طی کودتایی به عمر رژیم پادشاهی نوری سعید خاتمه دادند. در واقع عضویت رژیم پادشاهی عراق در پیمان بغداد که براساس محور لندن - بغداد تشکیل شده بود و درست نقطه مقابل عقاید جمال عبدالناصر و مبارزه او با امپریالیست غرب قرار داشت، زمینه‌ساز کودتا در این کشور شد. این کودتا در عراق موجب خرسندی شوروی و مصر شد و ترس شدید ایران، آمریکا و انگلیس را به همراه داشت. محمدرضا شاه که ناصر را در براندازی رژیم سلطنتی عراق مقصر می‌دانست، ابراز نگرانی کرد. نگرانی او در حدی بود که چندین روز در استامبول ماند تا مطمئن شود حوادث عراق واکنشی در ایران ایجاد نکرده باشد. (رمضانی، ۱۳۸۰: ۳۵۹)

درواقع کودتای عراق در سیاست خارجی ما اثری مهم و حساس داشت. این اثر در حدی بود که ایران حتی راضی شد یک پیمان عدم تجاوز با شوروی امضا کند، ولی مذاکرات با شوروی نتیجه‌ای نداد و شاه دوباره با آمریکایی‌ها وارد مذاکره شد و پیمانی بین دو کشور برای این کودتا منعقد گردید. دولت ایران علی‌رغم اختلافاتی که با نوری سعید بر سر شط‌العرب داشت، ولی در مبارزه با نفوذ ناصر با عراق هم عقیده بود. عضویت عراق در پیمان بغداد برای ایران بسیار مفید به شمار می‌رفت، اما انقلاب عراق و روی کار آمدن عبدالکریم قاسم و رابطه برقرار کردن او با ناصر و شوروی، موجب نگرانی ایران شد. اگرچه ناصریست‌ها در ابتدا از کودتای عراق به عنوان یک حرکت پان‌عربی حمایت کردند، اما با بروز اختلاف میان رژیم قاسم در عراق و ناصر در مصر، این امید به یأس تبدیل شد؛ زیرا عبدالکریم قاسم همانند ناصر داعیه رهبری جهان عرب را در سر می‌پروراند و درگیری بین این دو به سود ایران بود؛ زیرا موجب کاهش فشار ناصر بر ایران می‌شد. (گلجان، ۱۳۸۴: ۷۶)

تأثیر عادی شدن روابط ایران با اسرائیل در واگرایی دو کشور

عامل مهم و تأثیرگذار در واگرایی دو کشور، مسئله عادی شدن روابط ایران با اسرائیل

بود. کودتای عراق و خروج آن از پیمان بغداد، سبب شد تا ایران، ترکیه و پاکستان این مسئله را بپذیرند که در حقیقت با اسرائیل منافع مشترک دارند و اسرائیل نیز به این نتیجه رسیده بود که با کشورهای غیرعرب یعنی ایران، ترکیه و اتیوپی که همگی مخالف نفوذ شوروی در خاورمیانه هستند و از دخالت های ناصر در امور سایر کشورهای منطقه نگرانند، اشتراک نظر دارد. ایران در این زمان، هم با بحران های داخلی روبرو بود و هم با انتخاب کندی به ریاست جمهوری آمریکا در سیاست خارجی با مشکلاتی مواجه شده بود. لذا شاه احساس می کرد که اسرائیل هم در زمینه تأمین امنیت داخلی به وی کمک می کند و هم دولت آمریکا را وادار می کند تا از انتقاد از رژیم شاه دست بردارد. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۷: ۲۷)

ایران، دو سال پس از تأسیس اسرائیل با اعزام عباس صیقل به عنوان نماینده خود، این کشور را در مارس ۱۹۵۰م البته با صورت دفاکتو شناسایی کرد. با فشار اسرائیل برای علنی کردن مناسبات تهران، تل آویو، گلدمایر نخست وزیر اسرائیل با معرفی موشه ساسون به تهران، تقاضای پذیرش برای وی کرد تا بتواند رسماً به عنوان سفیر اسرائیل در تهران، کار خود را آغاز کند. شاه برای این که واکنش کشورهای عربی را در قبال علنی کردن روابط با اسرائیل به آزمایش گذارد، طی مصاحبه ای با سردبیر کیهان اعلام کرد این شناسایی سابقاً انجام شده است و امر تازه ای نیست. (علیزاده، ۱۳۸۴: ۹۱)

اقدام شاه در بازگشایی کنسولگری ایران در تل آویو، خشم دولت های عربی به خصوص مصر را برانگیخت، به ویژه این که تاریخ اعلان این بازگشایی ۲۳ ژوئیه ۱۹۶۰م مصادف با سال روز پیروزی انقلاب مصر در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲م برگزیده شده بود که اوج توهین به ناصر تلقی گردید. ناصر معتقد بود با این اقدام شاه، اسرائیل از حصار عربی دور خود که به انزای این کشور منجر شده بود، رها خواهد شد و نگرانی دیگران این بود که راه برای دیگر کشورهای مسلمان باز خواهد شد تا آنان نیز به عادی سازی روابط خود با اسرائیل بپردازند.

جمال عبدالناصر سخنرانی شدیدی علیه این اقدام شاه انجام داد. ایران بعد از نطق جمال عبدالناصر در اسکندریه و محکوم کردن ایران به شناسایی اسرائیل، اعلام کرد که

این شناسایی از نوع دفاکتو (شناسایی موقت و مشروط) بوده است و مسئله شناسایی دوژور (شناسایی قطعی و مسلم) این کشور مطرح نیست. این اقدام ایران مؤثر واقع نشد و طی حکمی جمشید قریب سفیر ایران از قاهره اخراج شد و روابط دو کشور در سال ۱۹۶۰ قطع شد و این وضعیت تا ده سال ادامه داشت. (گلجان، ۱۳۸۴: ۱۲۲)

در همین راستا طی کنفرانسی هئیت‌های اسلامی که به دعوت شیخ محمود شلتوت در ۷ اوت ۱۹۶۰ برگزار گردید، بیانیه‌ای به امضای ۱۵۰ تن از دانشمندان علیه این اقدام شاه صادر گردید و شیخ محمود شلتوت در مقام شیخ الازهر و همچنین ملک حسین پادشاه اردن رئیس دانشگاه الازهر با ارسال پیام‌هایی به شاه خواستار این بودند تا در تصمیم اخذ شده تجدید نظر کند و همچنین اتحادیه عرب درخواست مصر برای تحریم ایران و قطع رابطه با آن را بررسی کردند، ولی اجماع لازم برای اتخاذ چنین تصمیمی حاصل نشد. (علیزاده، ۱۳۸۴: ۹۷)

درواقع عادی‌سازی روابط دو کشور ایران و اسرائیل منجر به تیره شدن روابط ایران با اعراب و باعث سلب اعتماد اعراب نسبت به ایران شد. در واقع موضوع روابط ایران با اسرائیل بیشتر از آن‌که جنبه استراتژیکی داشته باشد، جنبه تاکتیکی داشت. اگر اعراب، ایران را در کنار خود قبول می‌کردند و اتحادیه عرب نیز او را تهدید نمی‌کرد، به دنبال ارتباط با اسرائیل نبود. در واقع محرک اصلی ارتباط ایران با اسرائیل، خود اعراب و بیشتر از همه، جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر بود. وگرنه طی سال‌های ۱۹۶۰ م به بعد تا سال ۱۹۶۷ اسرائیل تلاش‌های فراوانی داشت تا ایران این کشور را به صورت دوژور به رسمیت بشناسد، اما ایران زیر بار نرفت و فقط به همان حدی که قبلاً به رسمیت شناخته بود، اکتفا کرد.

نتیجه

روابط ایران و مصر از نظر دیپلماتیک در طول تاریخ فرازو نشیب‌های خاصی را پشت سر نهاده است. در یک تحلیل کلی می‌توان گفت که در دهه ۶۰-۵۰ م این ایران و مصر نبودند که رودرروی هم قرار می‌گرفتند، بلکه مواضع سیاسی شوروی و امریکا در منطقه باعث می‌شد که این دو کشور مقابل هم بایستند. زیرا در دوران بلوک‌بندی شرق و غرب و جنگ سرد میان دو ابرقدرت، منطقه خاورمیانه به عنوان یکی از موضوعات ویژه در

روند اختلاف بین دو کشور حائز اهمیت زیادی بود و دو کشور سعی وافر داشتند هرچه بیشتر سلطه خود را بر این منطقه استراتژیکی احراز کنند. در نهایت تنش های دو ابرقدرت در این منطقه منجر به رویارویی ایران و مصر و زمینه کاهش مناسبات سیاسی دو کشور شد. در دهه پنجاه میلادی، حضور مصدق با اتخاذ سیاست های ضداستعماری موجب نزدیکی دو کشور گردید، اما با سقوط مصدق در ایران و روی کار آمدن جمال عبدالناصر در مصر روابط به سردی گرایید؛ چراکه در این زمان يك نظام شاهنشاهی محافظه کار طرفدار غرب در ایران و يك نظام انقلابی در مصر طرفدار شرق، به افزایش تنش های دو کشور در سطح منطقه خاورمیانه كمك می کرد. نقطه شروع این تنش ها عضویت ایران در پیمان بغداد بود. این پیمان که توسط امریکا و انگلیس برای مقابله با نفوذ شوروی در منطقه خاورمیانه طراحی شده بود، موجب واکنش و عملکردهای متضاد ناصر در برابر این پیمان شد. در واقع پیمان بغداد نه تنها از تنش های جنگ سرد در منطقه خاورمیانه نکاست، بلکه بر شدت آن نیز افزود و دامنه جنگ سرد به درون همه کشورهای عرب کشیده شد و حضور دو کشور آمریکا و انگلیس در میان ملت های مسلمان، موجب ناآرامی بیشتر در منطقه شد. در واقع پیمان بغداد ساختار سیاسی منسجمی نداشت و به دلیل عدم همکاری میان اعضای آن به هدف اصلیش نرسید. دومین مسئله تنش بین دو کشور، مسئله ملی شدن کانال سوئز بود؛ چراکه به دلیل اهمیت استراتژیک این کانال که در واقع شاهراه نفتی خاورمیانه محسوب می شد، ملی کردن آن توسط ناصر اقدام خطیری برای ایران به شمار می رفت؛ زیرا بخش اعظم صادرات و واردات ایران از طریق این کانال صورت می گرفت. در رابطه با این مسئله موضع کشورهای انگلیس و فرانسه و اسرائیل با واکنش شدیدی همراه بود، ولی با وجود این که کشور ایران سیاست میانه روی را در پیش گرفت، این مسئله منجر به شکاف عمیقی میان ایران، عراق، اردن و لبنان از یک سو و سایر کشورهای مترقی عرب به رهبری مصر شد. سومین عامل که منجر به واگرایی دو کشور شد، اعلام دکترین آیزنهاور توسط امریکا در منطقه خاورمیانه بود. صف بندی بین موافقان و مخالفان این دکترین، زمینه ساز بحران هایی در اردن، لبنان و عراق گردید. در واقع یکی از ویژگی های سیاست خاورمیانه ای آیزنهاور این بود که وی بدون توجه به سرچشمه های بحران خواه بحران لبنان و خواه انقلاب عراق، هر یک از آن ها را در پرتو روابط شوروی با آمریکا ارزیابی می کرد. او به عنوان فرمانده نظامی

سابق، عمیقاً معتقد بود که خاورمیانه ارزش استراتژیک بیش از اندازه‌ای برای غرب دارد و هرگونه حرکت شوروی را برای گسترش نفوذش در منطقه، گامی دیگر در توسعه طلبی شوروی تلقی می‌کرد و به ایران به عنوان یکی از حامیان این دکترین، حمله مطبوعاتی کرد. مسئله مهم‌تر دیگر، عادی شدن روابط ایران و اسرائیل بود که درنهایت، منجر به قطع مناسبات سیاسی دو کشور شد. در رابطه با این مسئله، محرک اصلی ارتباط ایران با اسرائیل، خود اعراب و بیشتر از همه خود جمال عبدالناصر بود.

نقش قدرت های فرامنطقه ای در واگرایی ایران و مصر در دوره جمال عبدالناصر طی سال های (۱۹۶۰-۱۹۵۵م) ۱۰۷۲

منابع فارسی

- احمدی، حمید (۱۳۸۶) *روابط ایران و عربستان در سده بیستم*، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- آیدن، آنتونی (۱۳۴۳) *خاطرات*، ترجمه کاوه دهگان، تهران، نشر اندیشه
- آندره، فونتین (۱۳۴۶) *تاریخ جنگ سرد*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، جلد دوم، نشر نو.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۷۶) *بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق*، چاپ سوم، تهران، موسسه چاپ و انتشارات وزارت خارجه.
- رمضان، روح الله (۱۳۸۰) *خلاصه سیاست خارجی ایران*، تهران، وزارت امور خارجه.
- شهری، محمدجواد (۱۳۶۰) *تاریخ معاصر کشورهای اسلامی*، تهران، نشر آوا، مرکز نشر.
- علیزاده، حسین (۱۳۸۴) *بررسی تحلیلی و توصیفی تاریخ روابط ایران و مصر*، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز اسناد و خدمات پژوهشی.
- کدیور، جمیله (۱۳۷۳) *مصر از زاویه ای دیگر*، تهران، انتشارات مؤسسه اطلاعات.
- گلجان، مهدی (۱۳۸۴) *بررسی روابط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی ایران و مصر*، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- لنچافسکی، جورج (۱۳۷۳) *رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر البرز.
- مارک، ج گازیوروسکی (۱۳۷۱) *سیاست خارجی شاه آمریکا*، ترجمه: فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز.
- منسفیلد، پیتر (۱۳۵۰) *ناصر*، ترجمه: محمدرضا جعفری، تهران، امیر کبیر.
- مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۳) *سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی*، تهران، نشر البرز.
- مهدوی، عبدالرضا (۱۳۴۷) *سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی*، تهران، نشر البرز.
- مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۷) *سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی*، چاپ چهارم، تهران، نشر پیکان.
- مهر سیما، فلسفی (۸۳۵۶) *بررسی تحلیلی روابط ایران و مصر*، تهران، نشر نگاه.

منابع عربی

- الصباغ، سعید (۲۰۰۳) العلاقة بين القاهرة و طهران، قاهره الدار الثقافه للنشر.
- الوردانی، صالح (۱۹۶۷) مصر و ایران، قاهره، نشر نخرش.
- هیکل، حسنین (۱۹۹۷) سنوات الغلیان، مرکز الازهرام للترجمه و النشر.

منابع لاتین

- John Donovan, ed, u.s and soviet policy in The middle East, 1957-1966.
- Ziring Lawrence, The middle East political Dicrionary oxford ABC-clio, 1984.
- Charles winslow, Lebanon: war and politics in a fragmented society, London: Routledge, 1992.
- p.j vatikiotis, The History of modern Egypt from Muhammad Ali to Mubarak, Baltimore: Johns Hopkins University press, 1996.

مقالات

- احمدی، حمید (۱۳۷۹) «نظام بین الملل معاصر و فراز و نشیب های روابط ایران و مصر» مجله مطالعات آفریقا، س ۵، شماره ۲.
- امامی، محمد علی (۱۳۷۲) «بررسی سیر امنیتی در خلیج فارس» مجموعه مقالات سومین سمینار خلیج فارس، تهران، مرکز مطالعات خلیج فارس.